

خدا چگونه انسان را هدایت می‌کند؟ - ۱۱

پناهیان: اصل هدایت به قلب انسان برمی‌گردد نه به آگاهی‌های ذهنی / کسی در اثر ساده‌دلی منحرف نمی‌شود؛ حتماً یک جای دلش بدی پنهانی دارد / صفای باطن نمی‌گذارد انسان به یک فرد منحرف اطمینان کامل پیدا کند

پناهیان: اگر کسی گمراه می‌شود، فقط در اثر ساده‌لوحی‌اش نیست بلکه حتماً یک جای دلش خرابی یا بدی پنهانی دارد، چون خداوند بندگان ساده‌لوحش را به همین راحتی رها نمی‌کند که گمراه شوند. اگر کسی منحرف می‌شود، حتماً یک اشکالی در دلش دارد و الا در روایت هست که هیچ وقت خدا اجازه نمی‌دهد که مؤمن به باطل یقین پیدا کند.

حجت الاسلام پناهیان به مناسبت ماه مبارک رمضان ۳۰ شب در مصلی بزرگ امام خمینی با موضوع «خدا چگونه انسان را هدایت می‌کند؟» سخنرانی می‌کند. در ادامه گزیده‌ای از مباحث مطرح شده در **جلسه یازدهم** را می‌خوانید:

اصل هدایت به قلب انسان برمی‌گردد نه به آگاهی‌های ذهنی

- اصل هدایت به قلب انسان برمی‌گردد و به لفظ نیست. هدایت به علمی که یک‌سری آگاهی در ذهن ما قرار دهد، گفته نمی‌شود. هدایت یک نوع دریافت قلبی‌ای است که انسان نمی‌تواند آن را با کلمات بیان کند و اصلاً کلمات گنجایش آن را ندارند. کمالینکه بعضی‌ها این کلمات را شنیده‌اند و حتی خودش هم بازگو کرده‌اند، ولی هدایت نشده‌اند.
- خداوند می‌فرماید: «مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیده‌ایم، اما نشنیده‌اند؛ وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (انفال/۲۱) در این آیه، منظور از «سمعنا» شنیدن با گوش است ولی منظور از «لا یسمعون» شنیدن با قلب است. کمالینکه امام صادق (ع) فرمودند: «تو قلبی داری و گوش‌هایی داری (گوش‌های دل) وقتی خدا بخواهد بنده‌ای را هدایت کند، گوش‌های دلش را باز می‌کند، و وقتی نخواهد او را هدایت کند، گوش‌های دلش را کر می‌کند که در این صورت، دیگر او صالح نخواهد نشد؛ يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَ مَسَامِعَ وَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ خَتَمَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ فَلَا يَصْلِحُ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محاسن/۱/۲۰۰)
- معلوم می‌شود که به این شنیدن سطحی و ظاهری، هدایت گفته نمی‌شود. ممکن است به این شنیدن ظاهری «اتمام حجت» گفته شود ولی هدایت یافتن به اتفاقی است که در قلب انسان می‌افتد نه در جایی که مربوط به گوش، ذهن یا حافظه است.
- بعد می‌فرماید: «بدترین جنبندها روی زمین، کسانی هستند که کر و گنگ هستند (نه حقیقتی را دریافت می‌کنند و نه می‌توانند حقیقتی را منتقل کنند) اینها کسانی هستند که تعقل نمی‌کنند؛ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال/۲۲) این آیه در توصیف کسانی است که می‌گویند: «شنیدیم» اما در واقع نشنیده‌اند. معنای آیه این می‌شود: کسانی که گوش قلب‌شان کر است، بدتر از حیوانات هستند.

چرا خدا بعضی‌ها را هدایت نمی‌کند؟ چون در باطن آنها خوبی و خیری نمی‌بیند

- در آیه بعد می‌فرماید: «اگر خدا در آنها یک خیری می‌دید، به آنها می‌شنوید، اگر هم یک‌طوری به آنها می‌شنوید، باز هم اعراض می‌کردند و روی گردان می‌شدند؛ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» (انفال/۲۳) یکی از نوادر آیات قرآن که در آن به راز هدایت الهی اشاره شده است، همین آیه شریفه است. در واقع خداوند می‌فرماید: می‌دانید چرا من آنها را

هدایت نمی‌کنم؟ چون در آنها خیری نمی‌بینم! لذا نمی‌گذارم به گوش آنها برسد، و اگر هم به گوش آنها برسد، نمی‌گذارم به گوش قلب آنها برسد یعنی نمی‌گذارم بفهمند و به آنها نمی‌فهمانم تا در گمراهی خود باقی بمانند.

- علامه طباطبایی درباره «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا» می‌فرماید: یعنی خداوند در سرّ و باطن آنها، خیر و خوبی ندیده است. (منظور از "خیر" در جمله "و لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا" حسن سربیره این است که انسان را برای قبول حق و نقش بستن آن در دلش آماده می‌سازد، و همچنین معلوم می‌شود که منظور از اینکه فرمود: "و لَوْ أَسْمَعَهُمْ" این اسماع روی تقدیری است که چنین آمادگی و استعداد در دل مستقر نشده باشد؛ ترجمه تفسیر المیزان/ ۵۲/۹) معلوم می‌شود که هدایت یک امر کاملاً باطنی است.

اگر انسان صمّ و بکم نباشد، خیلی راحت هدایت می‌پذیرد/ بعضی‌ها آن قدر قلب باصفایی دارند که بدون بحث و جدل، هدایت می‌شوند

- صمّ و بکم بودن دل (کر و لال بودن قلب) یعنی اینکه انسان صفای باطن نداشته باشد. و «لَا يَعْقِلُونَ» بودن هم از نتایج همین عدم صفای قلب است، یعنی چنین کسی، عقلش هم درست کار نمی‌کند. اما اگر انسان صمّ و بکم نباشد، خیلی راحت هدایت می‌پذیرد.
- همان‌طور که قبلاً بیان شد، خداوند یا خودش مستقیماً (بی‌واسطه) ما را هدایت می‌کند یا از طریق اولیائش ما را هدایت می‌کند یا به وسیله کتابش ما را هدایت می‌کند. گاهی خداوند متعال بندگان خود را مستقیماً هدایت می‌کند، حتی قبل از اینکه بحث قرآن به میان بیاید. یعنی «هدایت ماقبل قرآنی» هم داریم. انسان یک عطشی به پروردگارش دارد. شما وقتی به خودتان نگاه کنید، درمی‌یابید که هیچ چیزی جز خدا، شما را سیراب نمی‌کند. پاسخ تمام نیازهای انسان یک چیز بیشتر نیست و آن پروردگار عالم است.
- بعضی‌ها بودند که حتی قبل از شنیدن آیات قرآن، ایمان می‌آوردند. شخصی - به نام ابی تمیمه - درباره نحوه ایمان آوردن و دیدارش با پیامبر (ص) می‌گوید: «حضور رسول خدا (ص) رسیدم و گفتم یا رسول الله (ص) شما به چه چیزی دعوت می‌کنی؟ حضرت فرمود: تو را به سوی کسی دعوت می‌کنم که هرگاه در سرزمین یا بیابان خشک و لم‌یزرعی باشی و آذوقه خودت را گم کرده باشی و او را صدا بزنی، جوابت را می‌دهد. تو را به سوی خدایی دعوت می‌کنم که وقتی خشکسالی و قحطی بشود و او را صدا بزنی جوابت را می‌دهد، خدایی که وقتی تنها و غریب می‌شوی و او را صدا می‌زنی، جوابت را می‌دهد. (در اینجا ابی تمیمه می‌گوید) گفتم: به جان پدرت سوگند که او خوب خدایی است، و مسلمان شدم؛ قَالَ أَبُو تَمِيمَةَ وَقَدْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص... فَقُلْتُ إِلَيْ مَا تَدْعُو يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَدْعُوكَ إِلَى الَّذِي إِذَا كُنْتَ بِأَرْضٍ فَأَضَلَّتْ رَاحِلَتَكَ فَدَعَوْتَهُ أَجَابَكَ وَ أَدْعُوكَ إِلَى الَّذِي إِذَا اسْتَنْتَ أَرْضَكَ أَوْ أَجَدَبْتَ فَدَعَوْتَهُ أَجَابَكَ قَالَ فَقُلْتُ وَ أَيْبِكَ لِنِعْمِ الرَّبِّ هَذَا فَاسْتَمْتُ» (کنز الفوائد/ ۲۱۲/۱)

- ابوذر غفاری نیز خیلی راحت و بدون بحث و استدلال، ایمان آورد و در همان اولین دیداری که با پیامبر اکرم (ص) داشت، بلافاصله به او ایمان آورد (حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ دَخَلَ مَعَهُ، فَسَمِعَ مِنْ قَوْلِهِ وَ أَسْلَمَ مَكَانَهُ؛ البدايه و النهايه/ ۳/۳۴)

کسی فقط در اثر ساده‌دلی منحرف نمی‌شود؛ حتماً یک جای دلش بدی پنهانی دارد/ خداوند بندگان ساده‌لوحش را به همین راحتی رها نمی‌کند که گمراه شوند

- بعضی‌ها آن قدر قلب باصفایی دارند که به همین راحتی و بدون بحث و جدل، ایمان می‌آورند و هدایت می‌شوند. البته این‌طور نیست که کسانی که خیلی زود و راحت و بدون بحث و جدل ایمان می‌آورند، آدم‌های ساده‌لوحی هستند و ممکن است اگر کسی آنها را به

بدی هم دعوت کند، به همین راحتی بپذیرند و باور کنند. یعنی نمی‌توان قبول کرد که آدم‌ها در اثر ساده‌دل بودن، منحرف شوند؛ خداوند بنده خودش را رها نمی‌کند که به همین راحتی، گمراه شود.

- اگر کسی گمراه می‌شود، فقط در اثر ساده‌لوحی‌اش نیست بلکه حتماً یک جای دلش خرابی یا بدی پنهانی دارد، چون خداوند بندگان ساده‌لوحش را به همین راحتی رها نمی‌کند که گمراه شوند. اگر کسی منحرف می‌شود، حتماً یک اشکالی در دلش دارد و الا در روایت هست که هیچ وقت خدا اجازه نمی‌دهد که مؤمن به باطل یقین پیدا کند. (امام صادق(ع): **أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْعَلَ الْحَقَّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلًا لَا شَكَّ فِيهِ؛ محاسن (۱/۲۷۷) و (لا يَسْتَيِقِنُ الْقَلْبُ أَنْ الْحَقَّ بَاطِلٌ أَبَدًا و لا يَسْتَيِقِنُ أَنْ الْبَاطِلَ حَقٌّ أَبَدًا؛ تفسیر عیاشی (۲/۵۳)**)

معنای صفای باطن و پذیرش هدایت مستقیم الهی، ساده‌لوحی و تعطیل کردن عقل نیست

- معنای صفای باطن، ساده‌لوحی یا ساده‌دل بودن نیست که انسان دعوت هر کسی را بپذیرد و به او ایمان بیاورد. وقتی داریم از هدایت مستقیم الهی سخن می‌گوییم (هدایتی که مستقیماً با دل انسان ارتباط برقرار می‌کند و به استدلال و برهان و بحث زیاد نیاز ندارد) معنایش ترویج ساده‌لوحی نیست! معنایش این نیست که عقل تعطیل شود و انسان دعوت هر کسی را با ساده‌لوحی بپذیرد و به او ایمان بیاورد و باورش کند. صفای باطن یعنی عقلت به کار بیفتد و خلاف عقلت کار نکنی. صفای باطن یعنی محکمترین و ساده‌ترین دلایل عقلی، تو را به اوج برساند.
- بعضی‌ها هستند که عقل‌شان در چشم‌شان است! و وقتی یک چیزی (شبهه کرامت یا خوبی) در کسی می‌بینند، بلافاصله باور می‌کنند و به او ایمان می‌آورند. یکی از اساتید ما -حدود سی سال قبل- می‌فرمود: «چند نفر با هم به کربلا رفته بودند و چهل روز آنجا بودند و برگشتند. بزرگترشان از آنها پرسید: چه خبر؟ یکی گفت: در میان ما، فلانی از همه بهتر بود. چون در تمام این چهل روز گریه می‌کرد و ضجه می‌زد. آن بزرگ گفت: در این چهل روز، طوری نشد که فلانی گریه‌اش نیاید؟ گفت: نه! آن بزرگ گفت: پس او مشکل دارد. چون قلب انسان دارای اقبال و ادبار است (إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَ إِدْبَارًا؛ کافی (۳/۴۵۴) و طبیعی است که گاهی گریه‌اش نیاید. چطور شد که او همیشه گریه می‌کرد؟!»
- انسان مؤمن گاهی اوقات می‌خواهد گریه کند ولی نمی‌تواند. از سوی دیگر در روایت داریم که آدم فاجر، کنترل چشمش دست خودش است و هر چه بخواهد گریه می‌کند (پیامبر(ص): **إِذَا تَمَّ فُجُورُ الْعَبْدِ مَلَكَ عَيْنَيْهِ فَبَكَى مِنْهُمَا مَتَى شَاءَ؛ کنز العمال، حدیث ۸۴۷ و پیامبر(ص): هر کس به بدعتی عمل کند، شیطان او را با عبادت تنها می‌گذارد و حالت خشوع و گریه بر او می‌افکند؛ مَنْ عَمِلَ فِي بَدْعَةٍ خَلَاهُ الشَّيْطَانُ وَ الْعِبَادَةُ، وَ أَلْقَى عَلَيْهِ الْخُشُوعَ وَ الْبُكَاءَ؛ میزان الحکمه (۱/۱۷۵) اگر قلب آنها بیدار بود و حس آنها درست کار می‌کرد، می‌فهمیدند که گریه‌های آن شخص، بی‌خود است.**
- اگر کسی به خاطر امام حسین(ع) با چاقو به خودش لطمه بزند، نمی‌توان گفت: «او کارش درست است! چون دیگران با دست، خودشان را می‌زنند ولی او با چاقو خودش را زده است!» حساب و کتاب دارد.

باید مراقب هدایت‌های دروغین و قلبی هم باشیم/صفای باطن نمی‌گذارد انسان به یک فرد منحرف

اطمینان کامل پیدا کند

- باید مراقب هدایت‌های دروغین و قلبی هم باشیم. بعضی‌ها به برخی نحله‌های انحرافی جذب می‌شوند. وقتی نوار سخنرانی رئیس آن نحله انحرافی را گوش می‌کنیم، می‌بینیم که او خیلی مقتدرانه سخنرانی می‌کند. و آن افراد هم از اقتدار او خوش‌شان آمده و

فکر کرده‌اند که او برحق است. برخی از نحله‌های انحرافی این‌طوری هستند که آدم‌ها را دور خودشان جمع می‌کنند. مثلاً ممکن است یک نفر وقتی به محافل آنها می‌رود، در آنجا یک مقدار مهربانی ببیند و چون خودش کمبود محبت داشته، خوشش می‌آید و می‌گوید: «عجب آدم نورانی و باصفایی است!» در حالی که او اصلاً آدم نورانی‌ای نیست، فقط یک مقدار به تو محبت کرده است ولی چون تو کمبود محبت داشتی، از او خوشت آمده است.

- اگر شخصی به سراغ معنویت‌های انحرافی رفت و دنبال کسانی راه افتاد که به صورت انحرافی برای خودشان معنویت درست می‌کنند و مرید و مراد بازی راه می‌اندازند و آدم‌هایی را دور خودشان جمع می‌کنند، اگر در انحراف خودش باقی ماند، در واقع آن شخص خودش مشکل دارد. حتی گاهی اوقات با روانکاوی می‌توان کشف کرد که آن شخص روی چه حسابی جذب آن نحله انحرافی شده است. البته ممکن است خودش بگوید: «من با صفای باطن رفتم و جذب آنها شدم!» در حالی که اگر انسان صفای باطن داشته باشد، عقلش به کار می‌افتد، صفای باطن هیچ وقت در انسان، نسبت به یک فرد منحرف، اطمینان ایجاد نمی‌کند. صفای باطن به انسان اجازه نمی‌دهد خلاف شرع و خلاف اولیات عقلی رفتار کند.

اگر دل تو باصفا بود می‌فهمیدی که فقط خدا را می‌خواهی و غیر خدا را نمی‌خواهی

- درباره آیه «اگر خدا در آنها خیری می‌دید به آنها می‌شنوید؛ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ» (انفال/۲۳) یک سؤال مطرح است: خدا چه چیزی را به آنها می‌شنوید؟ این را به آنها می‌فهماند که «تو هر چیزی می‌خواهی در واقع خدا را می‌خواهی. تو چیزی غیر از خدا را نمی‌خواهی. یعنی اگر دل تو باصفا بود و صمّ و بکم نبودی، و اگر عقلت کار می‌کرد، می‌فهمیدی که فقط خدا را می‌خواهی و غیر خدا را نمی‌خواهی.»
- اگر خدا کسی را مستقیماً هدایت کند، او خواهد فهمید که فقط خدا را می‌خواهد، و فقط به ذکر خدا آرام می‌شود، چنین کسی وقتی این آیه قرآن را تلاوت کند «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸) برایش یادآوری می‌شود و تأیید می‌کند که همین‌طور است چون خودش از قبل، این را فهمیده بود و قلبش گواهی داده بود که این چنین است.
- باید روی دل‌مان یک کارهایی بکنیم و در مقام عمل هم یک کارهایی انجام دهیم که خدا در ما یک خیری ببیند و ما را هدایت کند.

